

## افزایش گرایش به پذیرش فرزند خواندگی معلولان



**حبیب‌الله مسعودی‌فرید**  
 معاون امور اجتماعی  
 سازمان بهزیستی کشور

**نکات**

موضوع فرزندخواندگی بعد از قانون مصوب مجلس در سال ۹۲ که آیین‌نامه‌های آن نیز در سال ۹۴ در هیأت دولت مصوب شد، روند اجرایی مطلوبی را

آغاز کرد، چراکه در قانون جدید، فرزندانگی که دارای سرپرست غیرمؤثر یا بدسرپرست بودند هم می‌توانند به فرزندخواندگی پذیرفته شوند. براساس قوانین قبلی تنها خانواده‌هایی می‌توانستند برای فرزندخواندگی درخواست دهند که دارای فرزند نبودند، اما در قانون جدید هم خانواده‌های دارای فرزند و هم زنان مجرد بالای ۳۰ سال می‌توانند در این زمینه اقدام کنند، ضمن اینکه سن فرزندخواندگی از ۱۲ سال به ۱۶ سال تغییر کرده و از این منظر تعداد واجدین شرایط افزایش یافته است. سازمان بهزیستی در سال‌های اخیر رویکرد فعالانه‌تری نسبت به موضوع فرزندخواندگی داشته است، به طوری که سرعت رسیدگی به پرونده‌ها و پایش وضعیت کودکانی که دارای شرایط لازم بودند، را سرعت بخشیده است تا افرادی که پشت نوبت قراردارند سریع‌تر به نتیجه برسند. از طرفی با اطلاع رسانی، تبلیغات و آگاهی بخشی میان افراد مختلف جامعه، افکار عمومی نسبت به گذشته تمایل بیشتری به فرزندخواندگی پیدا کرده است، به طوری‌که علی‌رغم پیشرفت‌های مناسبی که درحوزه ناباروری اتفاق افتاده است، اما افرادی که به هر دلیلی امکان بچه‌دار شدن، ندارند، ترجیح می‌دهند که برای فرزندآوری اقدام کنند. این نگاه حتی به حوزه فرزندان دارای معلولیت هم معطوف شده است و ما اکنون با اقبال متفاوتی از طبقات مختلف اجتماعی و اقتصادی مواجهیم که در این زمینه بدون قضاوت و ترس ورود پیدا می‌کنند، حتی خانواده‌های دارای فرزند هم برای سرپرستی فرزند اقدام می‌کنند که در گذشته چنین باوری وجود نداشت. درحوزه معلولین اتفاقاً نگاه خیرخواهانه‌ای شکل گرفته است. بسیاری از خانواده‌ها در ابتدا برای پرداخت هزینه درمان کودک مراجعه می‌کنند، اما بعد از مدتی به کودک علاقه‌مند شده و برای سرپرستی او اقدام می‌کنند. ما با پرونده‌های متعددی در این زمینه مواجهیم. مثل پزشک ارتوپدی که چندین جراحی مختلف را روی کودک انجام داد و با وجود اینکه پدر دو فرزند بود، اما این کودک را هم به سرپرستی پذیرفت تا موارد دیگری که کودکان نیاز به عمل جراحی داشتند و خیرین ابراز تمایل کرده و بعد از پروسه درمان، کودک را هم به فرزندگی قبول کرده‌اند. براین اساس تمام تلاش ما این است که در حوزه معلولیت، پرونده‌های تشکیل شده را تسریع بخشیده و تمام خدمات و مزایایی که در اختیار افراد دارای معلولیت قرار می‌دهیم، به این خانواده‌ها نیز تعلق گیرد، اگرچه افرادی که در این زمینه مراجعه می‌کنند، نسبت به دریافت این مزایا هیچ رغبتی ندارند. علاوه بر این، با اجرای طرح شامل سازی تلاش می‌کنیم تا کودکانی که دارای معلولیت هستند تا جایی که امکانپذیر است، در کنار سایر کودکان قرار بگیرند، در اینصورت امکان اینکه کودک در معرض فرزندخواندگی قرار بگیرد، بیشتر می‌شود. البته با وجود سیاست شامل سازی و تلفیق اما در برخی مراکز ویژه، افراد دارای معلولیت و بدون سرپرست بزرگسال نگهداری می‌شوند که دارای معلولیت‌های شدید هستند، اما ما سعی می‌کنیم تا شرایط اجتماعی را در این مراکز ایجاد کنیم، اغلب دیده شده است فردی که قادر به صحبت کردن نیست، وقتی در کنار سایر افراد و در محیط اجتماعی قرار می‌گیرد، در کنار گفتار درمانی، توانایی صحبت کردن پیدا می‌کند. ما با موردی مواجه بودیم که کودک دارای سندروم داون بود و نمی‌توانست صحبت کند، اما وقتی فرزندخوانده شد و آن احساس مادر و فرزندگی شکل گرفت، قدرت تکلم پیدا کرد، درحالی‌که اگر به سرپرستی پذیرفته نمی‌شد، ممکن بود این اتفاق بسیار دیر یا هرگز نیفتد. درحال حاضر فرآیند پذیرش کودکان دارای معلولیت با کودکان دیگر متفاوت نیست، اما از آنجا که تقاضا برای این کودکان کمتر است، سرعت اجرای کار بیشتر است. درحالی‌که در پاره‌نوزادان و کودکان زیر سه سال این روند طولانی‌تر می‌شود و طبیعی است که با توجه به تعداد متقاضیان و وجود هزار و ۵۰۰ کودک زیر سه سال، پشت نوبت ماندن نیز به درازا می‌کشد. هم‌اکنون به ازای هر نوزاد، حدوداً ۱۵ خانواده در صف قرار دارند. شخصاً به خانواده‌های متقاضی مشورت می‌دهم که اگر کودک بالای ۵ سال یا بالاتر هم به فرزندخواندگی بگیرند، هیچ نگرانی برای پذیرش عاطفی و اجتماعی وجود ندارد و اتفاقاً افرادی که این کار را انجام می‌دهند، بسیار احساس رضایت داشته‌اند. درباره فرزندان دارای معلولیت هم با وجود سختی‌هایی که به خانواده تحمیل می‌شود هم این کار انجام می‌شود. براساس آخرین آمار در سال ۹۷، حدود ۹۵ خانواده برای پذیرش کودک دارای معلولیت (خفیف تا شدید) اقدام کرده‌اند که در سال ۹۸، تعداد پرونده متقاضیان به حدود ۱۶۸ مورد افزایش یافته است، این موضوع نشان دهنده تمایل بیشتر خانواده‌ها به پذیرش کودکان دارای معلولیت است. هم‌اکنون روش‌های درمانی متعددی برای درمان برخی معلولیت‌ها کشف شده است و اگر ما بتوانیم در بدو تولد، در حوزه نظام سلامت، به خانواده‌هایی که دچار استیصال و درماندگی شده‌اند، مشاوره و همفکری درستی ارائه بدهیم، از رهاکردن این کودکان یا سپردنش به مراکز شبانه روزی جلوگیری کرده‌ایم. قطعاً برخی معلولیت‌ها مثل شکاف لب یا یک جراحی قابل درمان است، حتی اگر خانواده‌ای استطاعت مالی هم نداشته باشد، می‌توانند با مراجعه به مراکز خیریه، از حمایت‌های خیرین برخوردار شود. خوشبختانه خانواده‌هایی که کودکان دارای معلولیت را به فرزندگی می‌گیرند با جان و دل از او مراقبت می‌کنند ما بندرت واکنشت شمار با خانواده‌هایی رویه‌ور بودیم که کودک را به مراکز بهزیستی بازگردانده باشند؛ حتی در یکی از موارد، خانواده پزشکی که سرپرستی یک کودک سی‌بی (فلج مغزی) را قبول کرده بودند، بعد از سه سال به خاطر بی‌قراری‌های کودک به ناچار و با ناراحتی به مرکز ما مراجعه کردند. حتی مواردی داشته‌ایم که کودک به علت معلولیت پیش‌رونده فوت کرده است، اما خانواده تا لحظه آخر در کنار او بوده و نتایج نگذاشته‌اند. هم‌اکنون حدود ۱۰ تا ۱۵ درصد کودکانی که در مراکز بهزیستی نگهداری می‌شوند، دارای معلولیت با درجات مختلف هستند که امکان فرزندخواندگی دارند و خانواده‌ها می‌توانند برای سرپرستی آنها اقدام کنند.

امیرعلی را که به سینه‌ام چسباندم، مهرش به دلم نشست. از همان بار اولی که سمک را روی گوشش گذاشتم، همان ساعتی که چشم‌هایم به رویش خیره ماند، از همان لحظه انگار همه وجودم بی‌تاب شد. روی گهواره نگذاشته، دوباره بغلش کردم، محکم به خودم چسباندم، دلم طاقت دوری نداشت، شوهرم که از پشت در مرا می‌دید، اشک‌هایش جاری شد، دستم را گرفت، محکم به سمت خودش کشاند: «حواس‌ت هست چه می‌کنی رباب، دل بکن از این بچه، به خودت رحم نمی‌کنی، به حال او رحم کن...» اما من گوشم به این حرف‌ها بدهکار نبود، پایم را به در چسباندم، دست مصطفی را رها کردم و به سمت «امیر علی» رفتم. نمی‌دانستم چه می‌کنم، اصلاً هوش و حواسم آنجا نبود، فقط یک بچه می‌دیدم که از شوق شنیدن، وجودش را به من گره زده بود، می‌دانستم رهایش کنم، کسی یک فرزندخوانده ناشنوا نمی‌خواهد، می‌دانستم هر که این روزها پایش به بهزیستی می‌رسد، دنبال زیباترین‌ها و بهترین‌ها می‌رود، می‌دانستم «امیرعلی» بماند، گوشش که هیچ زبانش هم قفل می‌شود... قرار ما هر دو روز یک‌بار راس یک ساعت مشخص بود، ساعتی که همه وجودم «امیر علی» می‌شد، آغوشم را به رویش باز می‌کردم، سمک را می‌گذاشتم روی گوش‌های کوچکش، بعد یک گوشه دنج، جایی که صدا به صدا نمی‌رسید، آرام کز می‌کردم و آهنگ لالایی‌هایم بلند می‌شد، «امیرعلی» که می‌خندید، صدایم همچو باران روی گوش‌هایش می‌بارید، بیشتر که می‌خندید، تمام وجودم ترانه می‌شد، از همان گوشه، آرام خیز برمی‌داشتم، روی سن خیالی شیرخوارگاه می‌رفتم و برای آنکه سر ذوقش بیاورم، با حرکات ریتم‌وار دور هر دویمان دایره وار می‌چرخیدم، یک دور... دو دور... سه دور... و در نهایت با صدای قهقهه‌هایش به خودم می‌آدمم، اما حیف زمان تمام شده بود. لحظه خداحافظی مصطفی پشت در می‌ایستاد و با گریه‌های امیرعلی مرا به روز از اتاق بیرون می‌کشید، پایم که به خانه می‌رسید، فکر و خیال «امیرعلی» تا مغز استخوان‌هایم رسیده بود، دخترم کنار می‌نشست، دستم را می‌گرفت و صورتم را نوازش می‌داد، پسرم روی پاهایم می‌خوابید، آن دست دیگرم را روی صورتش می‌چسباندم و آنقدر غرق بوسه می‌کرد که یادم می‌رفت تا همین چند ساعت پیش، چگونه درد یک دل‌دندان بزرگ را تاب آورده‌ام... کسی که قصه مرا می‌شنود، باورش نمی‌شود چگونه با داشتن دو فرزند، «امیرعلی» را با تمام سختی‌هایش قبول کردم، اما من کاری به حرف دیگران ندارم، هرکس هم که طعنه می‌زند یا می‌خواهد با گوشه و کنایه آزارم دهد، از زندگی‌ام کنار می‌رود، این همان عهدی است که با خودم بسته‌ام، وقتی همیار بهزیستی شدم، پای یک نذر وسط بود، نه می‌دانستم چه می‌کنم و نه اصلاً فکر می‌کردم یک روز سرنوشت «امیرعلی» به من گره بخورد اما کسی حتی از یک لحظه بعد از خودش هم خبر ندارد... روزی که پای «فرخنده» به زندگی‌ام باز شد، ایمان داشتم سرنوشت یکی از بچه‌های شیرخوارگاه، یک روز به زندگی‌ام گره می‌خورد،

## نگاهی به چالش‌ها و مسائل فرزندخواندگی

## فرزندخواندگی گرفتار در تار و پود افکار سنتی

**حمیده امینی‌فرد**  
 خبرنگار

اوایل که قصه «فرخنده» را می‌شنیدم، باورم نمی‌شد، یک نفر آنقدر دلش بزرگ باشد که با وجود همه مشکلات ریز و درشتش، برای انتخاب دختری با یک ریه آسیب دیده، پیشقدم شود، اما فرخنده یا پیش‌گذاشت، آنقدر پافشاری کرد، آنقدر در مسیر پر پیچ و خم شیرخوارگاه، لای این نرده‌ها، ضجه زد و آنقدر به این امامزاده و آن امامزاده خدیل بست تا در نهایت «فاطمه» دخترش شد، دخترش که نه همه وجودش شد... هیچ وقت چهره فرخنده از یادم نمی‌رود، دو سال پیش، روگرد به همه ما، به همان تبسم همیشگی، قول داد که فاطمه را یک روز، سالم سالم بیاورد، همین جا... گفت یادمان باشد که ما باید به این بچه‌ها یک زندگی واقعی بدهیم، همین که حالشان خوب باشد، دکتر و دارو و دوا بیهانه می‌شود. از حرف‌های فرخنده، دو سال نگذشته، فاطمه به مرکز آمد، حالش آنقدر خوب شده بود که بدون دستگاه نفس می‌کشید، همان روز معنای حرف فرخنده را فهمیدم، به نذر یک بند جدید اضافه کردم، تا چند روز بعد که قرار شد همیار «امیرعلی» شوم. کارم این بود که روی گوشش سمک بگذارم تا صدایم را بشنود. گفته بودند این سمک‌ها روی گوش بچه‌ها نمی‌نشیند، بماند هم شیطنت‌های بچه‌ها نمی‌گذارد، بیش از چند دقیقه دوام بیاورد، «امیرعلی» آن زمان یک سال و ۸ ماهه بود، کم‌کم فهمیدم با روزی یکی، دو ساعت مشک‌ش حل نمی‌شود، دکترهای مرکز می‌گفتند اگر هر روز سمک روی گوشش باشد می‌تواند حرف بزند، اگر نه شاید هیچ وقت صدایی از «امیرعلی» نشنوم! همان وقت تصمیمم را گرفتم، به هر دکنری که می‌توانستم سر زدم، بعضی‌ها می‌گفتند کاشت حلزون انجام دهید، اما برخی‌ها هم می‌گفتند همین یک سمک کافی است، فقط باید روی گوشش بماند! آن وقت‌ها هم قیمت‌ها عجیب و غریب بود. شوهرم دچار مشکلات مالی شدید شده بود، دست و دل هیچ کاری نداشتیم، من فقط به امید شنیدن صدای «امیرعلی» هر روز به سمت مرکز می‌رفتم... یک روز که خیلی دلم گرفته بود، از خیابان که رد شدم به نرده‌های سبزرنگ مرکز که رسیدم، دستم را روی نرده اول که گذاشتم، چشم‌انم را بستم و بار د نرده‌ها جلو آمدم، نمی‌دانم ۱۰۰ نرده بود یا ۲۰۰، اما انتهایش به در مرکز رسید، انگار یک نشانه بود، گفتم همین عدد را نذر می‌کنم تا «امیرعلی» بشود پسر! پایم را در یک کش کردم و قسم خوردم تا حرف نزد، رهایش نمی‌کنم، مصطفی نینم را زود فهمید، از همان زمان که هنوز زبان باز نکرده بودم، قسمش دادم تا قولم را نشکند! اولی ترسیده بود، نه از حرف من؛ که از جواب ردی که قرار بود کاخ آرزوهایم را خراب کند، مرد بود طاقت بی‌قراری‌هایم را نداشت تا اینکه بالاخره رضایت داد، به هر دری که می‌شد، زدم، بچه‌دارا کارشان راحت‌تر است یا شاید هم من به آنها ثابت شده بودم.

«امیرعلی» رها شده بود، در پرونده‌اش نه اثر از مادر بود نه پدر! یک نفر پدپایش کرده بود که همان هم معلوم نبود از کجا و چطور! گوشش از همان زمان دچار عفونت شده بود، صدای هیچ‌کس را نمی‌شنید، هرچه لالایی بود را پس می‌زد تا که فهمیدند اصلاً نمی‌شنود، رباب به اینجا که می‌رسد، بند دلش

پاره می‌شود، با صدای بلند شروع می‌کند به خواندن:  
 لالا لالا گل خشخاش  
 چه نازی داری تو چشم‌ش  
 پر از نقاشیه خوابت  
 تو تنها فکر آبی‌های می‌رود و خیلی راحت  
 لالا لالا گل پونه  
 گل خوش رنگ بایونه  
 دیکه هیچ‌کس تو این دنیا  
 سرقولش نمی‌مونه  
 از آمدن «امیرعلی» به خانه ما حالا ۵ سال و نیم می‌گذرد، من حالا مادربزرگ هم شده‌ام، برای ۸ ماه سرپرستی امیرعلی آزمایشی بود تا اینکه سرپرستی قانونی‌اش را به ما دادند،

هیچ کارشکنی درکار نبود. بهزیستی کنارمان ایستاد، اما خب خرج و مخارج امیرعلی کم نیست، قیمت سمک به کنار جلسات گفتار درمانی هم هزینه زیادی می‌خواهد. مخصوصاً برای بچه‌ها سمک‌ها، چند ماه بیشتر دوام نمی‌آورد، زیر پای بچه می‌رود و خیلی راحت می‌شکند، یا بچه‌ها که بازی می‌کنند، اما عرق صورتشان برد سمک را می‌سوزاند... اما همه این هزینه‌ها به کنار، مامان جان که می‌گوید، دلم غنچ می‌رود، دور سرش می‌گردم. حالا که به خاطر کرونا کلاس‌های گفتار درمانی‌اش یکی در میان برگزار می‌شود، همه نگرانی‌ام این است که دوباره دچار مشکل شود... باور کنید من هم باور نمی‌کردم یک روز امیرعلی



## گزارش «ایران» از برش‌های زندگی کودکان معلولی که فرزند خوانده پند

# لبخند مادرانه به فرزندخواندگی

بتواند حرف بزند، نیت کردم و پشتش را گرفتم، بالاخره جواب داد، کسی که بچه ندارد، تعلل نکند، جلو برود، توکل کند، به خدا که شیرینی یک بچه زندگی‌شان را از این‌رو به آن‌رو می‌کند، بچه هم جان می‌گیرد، زندگی می‌گیرد... دوست خواهرم فرزندش را در یک تصادف رانندگی از دست داد، هیچ‌کس حتی اگر بگوید هم نمی‌تواند خودش را جای آن مادر بگذارد، ساده نیست، وحشتناک است، اما به پیشنهاد ما برای سرپرستی یک کودک پا پیش گذاشت، کودکی که معلول حرکتی بود، تمام زندگی‌اش حالا شده همین یک بچه! خودش بلندش می‌کند، راه می‌برد، حمام می‌کند، غذا می‌دهد، همه این کارها را می‌کند

## فرزندخواندگی گرفتار در تار و پود افکار سنتی

## فرزندخواندگی گرفتار در تار و پود افکار سنتی

## فرزندخواندگی گرفتار در تار و پود افکار سنتی

هنوز بسیاری از زوجین ایرانی براین مسأله تأکید دارند که فرزند حتماً از خون خود آنها باشد. در این راه هزینه‌های بسیاری انجام می‌دهند اما در نهایت باز هم موفق به فرزندآوری نمی‌شوند. ولی حتی در همین صورت هم باز حاضر به قبول کودکی بی‌سرپرست یا بدسرپرست به فرزندخواندگی نمی‌شوند

چرا که به هر صورت نگاه و باورهای اطرافیان فردی که کودکی را به فرزندخواندگی می‌پذیرد بسیار مهم است. افراد جامعه باید دید خود را نسبت به این مسأله مثبت کنند تا همه آنها پس که فرزند ندارند به این امر تشویق شوند. این مسأله در حالی مطرح می‌شود که بعضاً گفتارهایشان سبب می‌شوند که بسیاری از شهروندان جامعه از تیش زبان و کنایه بسیاری برای پذیرش یک کودک به‌عنوان یک فرزندخوانده در هراس باشند.

از سوی دیگر بسیاری از کارشناسان حوزه اجتماعی به این مسأله اشاره دارند که بزرگسالی و خشونت یک مقوله زنجیره‌وار است که در صورت رشد آن همه افراد جامعه ضرر می‌بینند و جالب اینجاست که قشر بزرگ‌تر بیش از همه به طبقه مرفه جامعه ضربه می‌زند. حال با در نظر گرفتن همین مسأله شناسان به نقش مهم شهروندان به طور هیچ‌کس به این فکر نمی‌کند که این کودکان

از این شهروندان در این جوامع باور دارند که برای داشتن جامعه‌ای بهتر حتماً نباید فرزندی از جنس خون داشته باشند. بلکه قبول یک کودک بی‌سرپرست یا بد سرپرست به داشتن جامعه‌ای که در آن امنیت روانی بیشتر و وجود داشته باشد کمک بسیاری خواهد کرد. همچنین که بسیاری از آنها در کنار این انگیزه‌ها دارای انگیزه‌های معنوی و مذهبی هم برای این امر هستند. بسیاری از شهروندان در کشورهای مسیحی براین باورند که قبول یک فرزند بدسرپرست یا یتیم سبب می‌شود که خداوند به دیده لطف به آنها بنگرد. از سوی دیگر شهروندان در این جوامع به این مسأله توجه دارند که همین کودکان بی‌سرپرست یا بدسرپرست در صورت رسیدگی می‌توانند انسان‌های موفق و مفیدی برای جامعه‌ای باشند که خود این والدین در آنها زندگی می‌کنند. در همین باره جامعه شناسان به نقش مهم شهروندان به طور کلی در موضوع فرزندخواندگی اشاره دارند.

### خالی بودن جامعه از نگاه اجتماعی

در این بین نکته جالب اینجاست که براساس اعلام رئیس سازمان بهزیستی کشور زنان مجرد این روزها بیشتر به داشتن فرزندخوانده تمایل دارند. اتفاقی که نشان می‌دهد که نقش خانواده‌های هر دو طرف ماجرا در یک ازدواج بسیار مهم است و اگر آنها تفکر درستی در این زمینه داشته باشند قطعاً آمار قبول فرزندخوانده‌ها در این زمینه بیشتر خواهد بود.